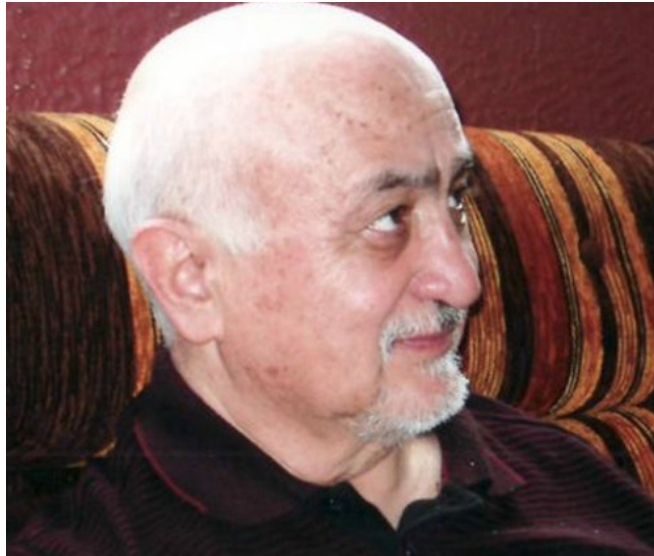


به یاد داکتر اکرم عثمان، جان آدمیت



داکتر اکرم عثمان (۱۳۱۶ - ۱۳۹۵ ش)

از شمار دوچشم یک تن کم

وز شمار خرد هزاران بیش

داکتر اکرم عثمان، ادیب و نویسنده بزرگ و محقق توانا، سخنور و سخنران بر جسته و شخصیت خردمند کشوربر اثر خون ریزی مغزی، ساعت ۸ شام ۱۱ اگست ۲۰۱۶ (۲۱ اسد ۱۳۹۵ ش) در کشور سویدن در شفاخانه یون شوپنگ، چشم از جهان فرو بست و خانواده و دوستان و ارادتمندان خود را در غم درگذشت خویش سوگوار ساخت (انا لله وانا الیه راجعون).

برای بیان صفات انسانی و کرکتر عالی و نجیبانه داکتر اکرم عثمان اگر کتابی نوشته شود؛ باز هم کم است. او دانشمند متواضع، ادیب فاضل و سخنور بی نظیر و بی مثال و صاحب قلم رسا و صدای گیرا و سحر آمیز در دکلمه اشعار و خواندن داستانها در برنامه زمزمه های شهنشام بود. بدون تردید مرگ او ضایعه بزرگی به جامعه فرهنگی و خانواده نویسندگان افغانستان بشمار میرود. درگذشت این شخصیت کم نظیر افغان را به خانواده محترم عثمان و همه ادیبان و نویسندگان افغانستان و اهالی قلم و فرهنگ تسلیت میگویم.

بدون شک مطالعه سرگذشت بزرگان عرصه های دانش و فرهنگ و نهضت های اجتماعی، درس های سودمندی اند که نسل های آینده و جوان ما به آن نیاز دارند تا از آنها بیاموزند و شخصیت خود را تکامل ببخشند و داکتر اکرم عثمانی یکی از بزرگان و نخبه گاه فرهنگی کشور ماست.

من ۹ سال قبل به مناسبت هفتادمین سال تولدش مقالتي نوشته بودم که در آن به بخشی از فضایل علمی و اجتماعی آن شخصیت و الای فرهنگی کشور روشنی می اندازد، لازم میدانم تا بخشی از آنرا دوباره در اینجا باز گو کنم و سپس نکاتی بر آن بیافزایم که در آن مقاله نیامده ولی در جای دیگری بدان اشاره شده است.

داکتر اکرم عثمان، جان آدمیت



داکتر اکرم عثمان در ۷۰ سالگی

اهل قلم و اهل سواد در کشور ما، بیگمان داکتر اکرم عثمان را بهتر و بیشتر از من می شناسند و از ورای امواج رادیو و تلویزیون افغانستان، با نام و سیمای این شخصیت فرزانه و محبوب فرهنگی کشور خوبتر آشنائی و معرفت دارند. اما من، از آنجایی که مدت ۳۶ سال با او محشور و ده سال هم دفتر بوده ام، میخوام به برخی از خصلت های اجتماعی و فضایل اخلاقی ناشی از فطرت ذاتی او در اینجا اشاره کنم

سخن برسر داکتر اکرم عثمان است. بر سر کسی که جان آدمیت و کمال انسانیت است. بر سر کسی که نوشته هایش مبشر پیام محبت و صفا و وفا است. و بالاخره بر سر کسی که داستان هایش بیانگر اندیشه های مردم دوستی و برادری و برابری و یاری رسانی به انسان مستمند است. داکتر اکرم عثمان همچنانکه خود انسانی صمیمی و با صفا و عاری از کینه و عقد و حسد و افترا و دروغ گوئی و نفاق افگنی است، از دیگران نیز توقع دارد تا در پندار و گفتار و کردار خود صفا و صداقت داشته باشند و از دورنگی و کینه ورزی و ایجاد تعصبات قومی و زبانی و منطقه بی و مذهبی بپرهیزند و با هم برادر باشند و در کنار هم و یار هم باشند.

داکتر اکرم عثمان از مردم آزاری بیزار است و آنانی را که دست به اذیت و آزار دیگران میزنند بدترین مردم بحساب می آورد. و این بیت را با صراحت بیان میگرد که :

چسان من شکر این نعمت گزارم ؟ که زور مردم آزاری ندارم

در اکادمی علوم افغانستان، گاه گاهی که ما باهم در اطراف دفتر کار خود، قدم میزدیم، همواره او متوجه بود که مبادا مورچه ای زیرپایش خرد شود و همینکه چشمش به مورچه ای در مسیر قدم هایش می افتاد فوراً خود را کنار میکشید و دست مرا نیز کش میکرد و بلاوقفه این بیت را میخواند :

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

و بعد علاوه میکرد که مورچه هم جان دارد و نباید جاننش را از وی گرفت که شیرین ترین نعمت ها برای

هر موجود زنده جان اوست.

خانمش (ملیحه عثمان) برایم روزی قصه میکرد: صبح یک روز میخواستم با داکتر یکجا بکار بروم و فکر میکردم قدری ناوقت شده، از او خواستم کمی عجله کند تا ناوقت نشود. هردو از دروازه خانه بیرون شدیم، در دم دروازه گفت یک لحظه صبر کن، من به تشناب میروم و بزودی برمیگردم، چند دقیقه صبر کردم، از داکتر خبری نشد، دچار تشویش شدم، بخانه برگشتم و صدا کردم: داکتر کجاشدی، صدایی نشنیدم، دروازه تشناب را باز کردم، دیدم داکتر بروی زمین تشناب علتیده و یک مشت خود را بازو به سوی گوشه بی از تشناب دراز کرده است، گفتم چه میکنی، آیا متوجه نیستی که لباسهایت کثیف خواهد شد، گفت: مورچه ای را دیدم، باخود گفتم میادا زیر پای بچه ها کشته شود، خواستم بر دست من بالا شود تا او را بیرون برده در میان گلها رها سازم. چنین بود محبت داکتر اکرم نسبت به حشرات! انسانها که در جای خودش باشند. داکتر اکرم عثمان گوشت نمیخورد و عوض گوشت از سبزیجات استفاده میکرد.

از لحاظ کرکتر شخصی و پیشامدش با مردم و همکاران و اطرافیانش، نیز داکتر اکرم عثمان آدم کم نظیر و وارسته و شایسته و بکمال رسیده است. واقعاً من برای بیان فضایل اخلاقی و اجتماعی در مانده ام که چه کلمات و الفاظی را بکار ببرم، تنها چیزی که میتوانم در مورد این شخصیت کم نظیر فرهنگی کشور اظهار کنم این است که او به تمام معنی یک انسان والا، وارسته و صاحب عزت نفس و در عین حال بسیار متواضع و درویش مشرب و فاقد هرگونه تعصب است. و دریک کلام، انسانی ایده آل و بگفته سعدی «جان آدمیت» است. تا آنجا که من شاهد بوده ام از روشنفکر تا ملا و شیخ و شاب در آرزوی دوستی و صحبت با او بوده اند.

داکتر اکرم عثمان دانشی مردی است که در میان دانشمندان از همدیفانش پس نمی ماند و در میان نویسندگان، نویسنده ای ایست که بزبان مردم سخن میگوید و درد مردم را با احساس عمیق مردم دوستی بیان میکند، چنانکه خواننده داستانهایش در فرجام هر داستانی یک چنین همدردی را نسبت به مردم فرودست جامعه خود در خود احساس میکند.

داکتر اکرم عثمان در برخورد با زیر دستان از مامور تا مستخدم، چنان متواضعانه و احترام کارانه برخورد میکرد که واقعاً انسان را فریفته اخلاق و پیش آمد خود مینمود. من بارها متوجه شده ام که با ورود یک مستخدم به دفتر ما، داکتر اکرم عثمان از جایش بلند میشد و تا هنگامی که کار مستخدم تمام نشده بود و از دفتر خارج نگردیده بود، بر جایش نمی نشست. این رفتار و پیش آمد نجیبانه او که بی تردید ناشی از تربیت ذاتی و خانوادگی اوست، سبب شده بود تا هریک از مستخدمین و کارمندان علمی و اداری اکادمی علوم افغانستان او را چون برادر بزرگ خود دوست داشته باشند و به او احترام گزارند.

اشتباه آمیز است اگر چنین تصور شود که در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق، هیچ خطری داکتر اکرم عثمان را تهدید نمی کرده است. داکتر اکرم عثمان در آغازین روز های قدرت یابی حزب دموکراتیک خلق در افغانستان مورد تهدید و شکنجه و توهین قدرتمندان رژیم قرار گرفت و اگر کمک به موقع دوستان شخصی اش مخصوصاً آقای کریم میثاق نمی بود، خدا میداند چه بلاهایی بسرش می آوردند؟ و باز در هنگامی که حزب مذکور، قشون شوروی را تازه برای بقای حاکمیت خود به کشور فراخوانده بود، با نشر یک مقاله بسیار خطرناک بنام «[دراکولا و همزادش](#)» حیات خود و خانواده اش را به قمار نقد گذاشت و تا چند ملی متری مرگ بجلو شنافت، اما خدایش نکشت. گو اینکه بدستور عناصری از منسوبین حزب بر سر قدرت، شش مرمی تفنگچه بر او شلیک کردند که همگی بر لگن خاصره او اصابت و یازده نقطه از بدن او را سو راخ کرده بود. دوسال بر بستر بیماری افتاد و با صرف تمام دار و ندارش خود را تداوی کرد.

حال اگر پرسیده شود که چه کسی از مدعیان ضدیت با رژیم بر سر قدرت جرئت نوشتن و به نشر سپردن چنین نوشته بی را در تحت سلطه آن رژیم داشت؟ بدون تردید هیچ کسی دیگری جرئت چنین کار خطیر را نداشت. او بزودی نتیجه آن عمل تهور آمیز و خطرناک را با گوشت و پوست و خون و استخوان خود لمس کرد.

پس از نجات از آن تهلکه مرگ آلود، داکتر اکرم عثمان باز هم موضعش را به عنوان یک روشنفکر مستقل الرأی حفظ نمود و هرگز از موضع دفاع از منافع مردم افغانستان و تمامیت ارضی کشور فرو نه لغزید. چنانکه در سیمینار بین المللی «نویسنده و مصلحه ملی» که از جانب انجمن نویسندگان افغانستان در هوتل انترکانتی ننتل برگزار شده بود، او مقالتی تحت عنوان «جنگ یا صلح» قرائت نمود که سخت مورد استقبال و تحسین شاملین سیمینار و دانشمندان داخلی و خارجی قرار گرفت، زیرا او بدون توجه به توقع رژیم، از موضع منافع ملی مردم افغانستان مستقلانه سخن زده بود.

اشراف زاده انقلابی:

بخش فارسی بی بی سی بمناسبت درگذشت داکتر اکرم عثمان مقالتی مفصلی نوشته و دریکجا از آن مقاله آمده: «اکرم عثمان در یک خانواده اشرافی [غلام فاروق خان عثمان، وزیرداخله و سالها نایب الحکومه ولایات قندهار، هرات و ننگرهار و بلخ در دوران سلطنت] به دنیا آمد و بالید اما در دوران جوانی به عرصه مبارزات سیاسی رادیکال رو آورد.



یک بار در مصاحبه با وبسایت آسمایی، اشرافیت را پارچه زربفت و زرنگاری خوانده بود که بر "تفسخ و پوسیدگی" کشیده شده است: "من هم از اشرافیت و هم از ضد اشرافیت رنگ گرفته‌ام و این یکی از پارادوکس‌های زندگی‌ام است." در نهایت این پارادوکس او را به سمت اندیشه‌های مارکستی و ضدیت علیه سلطنت کشاند و به گفته خودش در این راه کسانی چون محمد حسین طالب قندهاری، صوفی اسلام مین و میراکبر خیبر، بیشترین تاثیر را بر او گذاشتند. در درجای دیگر از همین مقاله میخوانیم که اکرم عثمان زمانی گفته بود که "برای آدم شدن"

داکتر اکرم عثمان در جوانی

"گاهی نوشته هایم صورتگر چهره همزادی است که در عین شباهت با من، مصفا تر، جنگنده تر، راستگوتر و تواناتر از من است و همواره تشویقم می‌کند که به او برسم و عین او باشم ولی من کوتاه می‌آیم. پس تا آدم شدن، می‌نویسم و آن سیمای آرمانی نیشخندم می‌کند و زنده‌ام می‌دهد که تا آدم شدن مسافت زیادی باقی است و این راه را نهایتی نیست." (بی بی سی/ ۱۲ اکتبر ۲۰۱۶)

داکتر اکرم عثمان در اوایل دهه ۹۰ قرن گذشته که حکومت تنظیمهای جهادی در کابل بروی کار آمد، از وظیفه وزیرمختاری سفارت در تهران به کشور سوئد پناهنده شد و در اینجا مجدداً به کارهای فرهنگی روی آورد و کلوب قلم و مجله فردا را، با کمک دوستان همفکر و هم سلیقه خود راه اندازی کرد و از این طریق به تجلیل از شخصیت های علمی و ادبی افغانستان در خارج از کشور پرداخت و خود نیز دست از قلم برداشت و چند اثر علمی و ادبی و داستانی با چاشنی انتقادی در سوئد نوشت و بدست نشر سپرد.

داکتر اکرم عثمان دو پسر نامهای مؤمن عثمان و امید عثمان و یک دختر بنام آرزو عثمان، و آثار متعدد داستانی و پژوهشی باقی مانده است :

از جمله آثار داستانی:

۱- وقتی که نی ها گل می کنند، مجموعه داستان

۲- درز دیوار، مجموعه داستان

۳- مرداره قول اس، مجموعه داستان

۴- قحط سالی، مجموعه داستان

۵- باز آفریده، مجموعه داستان

۶- کوچه ما، رومان دوجلدی

تعدادی از داستان‌های کوتاه داکتر اکرم عثمان به زبان‌های آلمانی، روسی، سوندی و بلغاری ترجمه و بر مبنای دو داستان از او، 'مرداره قول اس' و 'نقطه نیرنگی'، فیلم سینمایی ساخته شده است.

از جمله آثار داستانی داکتر اکرم عثمان، یکی هم رومان دوجلدی به نام 'کوچه ما' است. "این رومان با الهام از حوادث تاریخی و سیاسی افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم خلق شده و داستان آن در کوچه‌ای در مرکز شهر کابل می‌گذرد و قهرمان‌های آن هم تیپ‌های مختلفی هستند که در این کوچه و کوچه‌های دیگر کابل زندگی می‌کنند و هرکدام به نحوی از این حوادث متأثر می‌شوند." این داستان تاریخی-سیاسی بعد از نشر در المان سبب خشم برخی از اعضای حزب دموکراتیک خلق از جناح کارمل علیه داکتر اکرم عثمان گردید که با پاسخ‌های باسته از سوی داکتر روبرو شدند.



آثار پژوهشی:

۱- روابط دیپلوماسی افغانستان و اتحاد شوروی، پایان‌نامه دوره دکترا

۲- مقدمه‌ای بر چگونگی نهضت‌های مشروطه‌خواهی

۳- شیوه تولید آسیایی و تنوری دوره بندی تاریخ

۴- چگونگی تحول تاریخ در خاورزمین

۵- افغانستان و آسیای میانه در چنبره بازی بزرگ

مردم چیزفهم و با درک کشور ما میدانند که داکتر اکرم عثمان محصول و ثمره نیم قرن آرامش و ثبات سیاسی و رونق تعلیم و تربیت و کار فرهنگی و دانش سیاسی و اجتماعی کشور است. و از میان صدها دانشجو یکی و از هزاران اندکی توانسته اند خود را به پایه و درجه شخصیت‌های خوشنام فرهنگی برسانند. و داکتر اکرم عثمان یکی از گل‌های سر سبد این دسته فرهنگی خوشنام و قابل افتخار کشور ماست. و جا دارد که از او به حیث یکی از نخبه‌گان فرهنگی افغانستان همواره به نکویی و قدر شناسی یاد آوری گردد.

روان آن دانشمند متواضع و قلمدار نستوه را شاد و یادش را گرامی می‌خواهیم!

پایان